



رژیم صهیونیستی و اصلاحات ارضی شاه

دکتر سید حمید روحانی^۱

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، پیوستگی ایران و امریکا در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اطلاعاتی، فصل تازه‌ای یافت. همراه با کودتا کارشناسان اقتصادی، مستشاران نظامی، نیز نمایندگان برخی از کمپانی‌ها و مقامات بلند پایه‌ی امریکا، سیل آسا به طرف ایران سرازیر شدند^۲ و در راه به دست گرفتن شریان حیاتی کشور و استواری رشته‌ی وابستگی همه جانبه‌ی رژیم شاه به امریکا، طرح‌ها و نقشه‌هایی را در دست بررسی و ارزیابی قرار دادند و ایران را به دستینه‌ی یک سلسله پیمان‌ها و قراردادهای اسارت بار کشانیدند. در ۱ مرداد ۱۳۳۳ میان ایران و نماینده‌ی هفت شرکت بزرگ نفتی (پنج شرکت امریکایی، یک شرکت

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲... ژنرال ویلیامسون رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکا در آن دوران می‌گوید که هر هفته به طور متوسط ۳۵ نماینده از کمپانی‌های مختلف از جمله سازنده و فروشنده اسلحه وارد تهران می‌شدند و برای فروش کالاهای خود به ملاقات مقامات وزارت جنگ ایران یا واسطه‌های دیگر می‌رفتند...، جنگ قدرت‌ها در ایران، باری روبین، ترجمه محمود مشرقی، ص ۱۱۰.

انگلیسی و هلندی و یک شرکت فرانسوی) که کنسرسیوم بین‌المللی نفت نامیده می‌شد، قراردادی بسته شد. این قرارداد را از سوی ایران، علی امینی (وزیر دارایی دولت کودتا) و از سوی کنسرسیوم، «هواردپیچ» امریکایی امضا کردند. بنابراین قرارداد کار اکتشاف، استخراج، پالایش و فروش نفت و گاز به شرکت‌های نفتی یاد شده واگذار شد. به دنبال آن، رژیم شاه در سال ۱۳۳۴ برای هرچه بیشتر وابسته کردن ایران، به پیمان نظامی بغداد که میان چهار کشور انگلستان، ترکیه، پاکستان و عراق و با نظارت امریکا پدید آمده بود، پیوست.

مقام‌های امریکایی در پی سلطه بر ایران و چیرگی بر منابع نفتی و دیگر شریان‌های اقتصادی، توطئه، گسترده‌ای را در راه اسلام‌زدایی آغاز کردند. همراه با سرازیر شدن سیل سلاح و مهمات به ایران^۱ و حضور کارشناسان، مستشاران و مهره‌های جاسوس پرور امریکا در میان ایرانیان، رواج فرهنگ فاسد غربی، بی‌بند و باری اخلاقی، تبلیغات زهرآگین بر ضد اسلام و ارزش‌های دینی، کشانیدن نسل جوان به پوچی و بی‌فرهنگی، غرب‌گرایی، از خود بیگانگی، گرایش به مسایل جنسی و مواد مخدر، رشوه خواری، دزدی، جاسوسی و پادویی برای بیگانگان - به ویژه در میان درباریان و نظامیان - بالا گرفت و ابعاد گسترده‌ای یافت. آورده‌اند که:

... فرماندهان ارتش که بی‌ملاحظه از فروشندگان خارجی اسلحه و مهمات رشوه می‌گرفتند، در معاملات درون مرزی نیز گوی سبقت را از همه‌ی دزدان و باج‌گیران آریامهری که شهرت جهانی داشتند، ربوده بودند. آنها از خرید ساده‌ترین مواد اولیه و خوراکی مورد نیاز نیروهای مسلح گرفته تا حمل بار و مزایده‌ی رستوران‌های ارتش، نظافت ساختمان‌ها و تعمیرات جزئی تا امضای قراردادهای ساختمانی و ایجاد پایگاه‌ها و فرودگاه‌ها، حق و حساب دریافت می‌کردند... در پیشاپیش دزدان و دلالان اسلحه، اعضای «جلیل» خاندان سلطنت قرار داشتند^۲...

◆ نگرانی و چاره‌اندیشی امریکا

امریکا با آنکه خود را در ایران یکه تاز می‌پنداشت و همه‌ی منابع زیرزمینی و روزمینی این

۱. در حدود یک سوم از کل سلاح‌های امریکا که به خارج صادر می‌شد، منحصر به ایران بود. از سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۵۰ یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد. از سال ۱۳۵۰ تا ۵۶ دوازده میلیارد و یکصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد.

۲. سوداگر، محمدرضا، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، ص ۱۲.

سرزمین زرخیز و پهناور را به یغما می‌برد و با چیره کردن رژیم دیکتاتوری شاه بر ملت ایران، نفس‌ها را بریده و قلم‌ها را شکسته بود، از خیزش و خروش مردمی سخت اندیشناک بود و آینده‌ی ایران را برای آز و نیاز استعماری خود روشن و هموار نمی‌دید و می‌دانست که مردم ناخشنود، ستم‌دیده و سرکوب شده، دیر یا زود در برابر تجاوز بیگانگان و زور و فشار خودکامگان، با آگاهی بیشتر، از خود واکنش نشان خواهند داد و با صدای رساتر به پرخاش جویی برخوانند خاست.

امریکا با آزمون دگرگونی‌ها و درگیری‌های مردمی در برخی از کشورها، به خوبی دریافته بود که طبقه‌های محروم و ستم‌دیده‌ی اجتماع مانند کشاورزان، کارگران و... اگر آگاهی سیاسی بیابند و به پا خیزند، رام و آرام کردن آنان، به آسانی شدنی نیست و هم اینان می‌توانند نیروی شکست ناپذیری برای جنبش‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها و پایگاه رخنه ناپذیر رهبران انقلاب‌های اجتماعی به شمار آیند. از این رو، سیاستمداران امریکایی در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سلطه بر ایران، بر آن شدند در راه خواب و خام کردن مردم ایران و دل خوش کردن آنان، به یک سلسله طرح‌های فریبنده دست بزنند و رژیم دست نشانده‌ی خود را اصلاح طلب، «رعیت پرور»!، دلسوز و میهن پرست بنمایانند و بدین گونه از ژرفایی شکاف میان مردم و رژیم شاه تا پایه‌ای بکاهند. آورده‌اند که:

به رغم تحکیم موفقیت آمیز رژیم جدید ایران (رژیم کودتا)، نگرانی سیاست سازان امریکا از اینکه نا آرامی سیاسی شاید به زودی دوباره سر بر کند، بر جا ماند. این نگرانی‌ها در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ (۱۳۳۷) هنگامی که توفان ملیت‌گرایی خاورمیانه را روفت، به سرعت رشد کرد. رهنمودهای متعددی از شورای امنیت ملی دوباره‌ی ایران به رشد نا آرامی سیاسی اشاره می‌کرد و توصیه می‌کرد که حکومت ایران برای اقدام به اصلاحات سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار گیرد. در ۱۹۵۸ پس از چندین گزارش توطئه‌ی کودتا و سقوط سلطنت عراق در ژوئیه ۱۹۵۸، سیاست‌گذاران امریکا باز هم بیشتر گوش به زنگ اوضاع سیاسی داخلی ایران شدند. یک بررسی سیا در تاریخ نوامبر ۱۹۵۸ اظهار می‌کرد شاه اگر برنامه‌ی اصلاحات را آغاز نکند «ظرف یکی دو سال» سقوط خواهد کرد. واکنش شورای امنیت ملی رهنمود جدیدی در مورد ایران در نیمه‌ی نوامبر بود که با رمز NSC - ۵۸۲۱/۱ مشخص شده و خواهان تغییرات عمده در سیاست امریکا بود. این رهنمود اظهار می‌داشت پایگاه عمده‌ی پشتیبانی از شاه، زمین‌داران بزرگ و وابستگان تجاری محافظه کار آنها، رده‌های بالای دیوان سالاری

دولتی و افسران ارشد ارتش هستند و رشد نا آرامی ناشی از بیداری انتظار مردمی برای اصلاح ساختار عتیقه شده‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران است. ۵۸۲۱/۱ - NSC با این استدلال که احتمال نمی‌رود شاه به ابتکار خود دست به اصلاحات بزند، راهنمایی می‌کرد که وی تحت فشار قرار داده شود و با گروه مخالف غیر کمونیستی که احتمالاً ظهور کند تماس برقرار گردد. ۵۸۲۱/۱ - NSC توصیه می‌کرد اگر شاه نتوانست اصلاحات را عملی کند، ایالات متحده آمادگی آن را داشته باشد که یگانگی خود با وی را کاهش داده و از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند^۱...

سیاستمداران امریکا و کارشناسان C.I.A این واقعیت را به درستی دریافته بودند که رژیم شاه پایگاه مردمی ندارد و با دلارهای امریکا و توطئه چینی‌های پشت پرده‌ی جاسوسان زبردست سیا و همیاری مالکان بزرگ، تاج و تخت از دست رفته‌ی خود را باز یافته و بر گرده‌ی ملت ایران سوار شده است. بی‌تردید رژیمی که از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد، با کوچک‌ترین رویداد پیش بینی نشده از هم فرو می‌پاشد و از میان می‌رود و با سرنگونی رژیم دست نشانده، زمینه‌ی غارتگری و سلطه‌ی استعماری ابرقدرت‌هایی که به مزدوران بی‌اراده‌ی خود تاج و تخت می‌بخشند، چه بسا از میان برود و آنان را با خطرهای توفان‌زا و جبران ناپذیری روبه‌رو کند. از این رو، در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بینیم که مأموران ویژه‌ی امریکایی که با نام رمز ۵۸۲۱/۱ - NSC خوانده می‌شدند - بنابر آنچه در گزارش بالا آمده است - برای پیش‌گیری از به خطر افتادن منافع امریکا در ایران، سه پیشنهاد کرده‌اند:

۱. شاه را برای انجام یک سلسله کارهای فریبنده، به ظاهر سازنده و به اصطلاح «اصلاحات» زیر فشار بگذارند تا از این راه ملت ایران را خواب و خام کرده از شورش و خیزش بر ضد رژیم شاه و سرانجام، امریکا بازدارند.

۲. با مخالفان «غیر کمونیستی» رژیم شاه، ارتباط برقرار کنند و کسانی را که در میان مخالفان، زمینه‌ی سازش، کنار آمدن و سرسپردگی دارند، شناسایی و نشان کنند و برای روز «مبادا» در آستین نگه‌دارند؛ تا اگر روزی مخالفان توانستند در برابر رژیم شاه، سر بلند کنند و به گفته‌ی آنان «احتمالاً ظهور کنند»، امریکا مهره‌هایی در میان آنان داشته باشد، تا از آنان چهره بسازد و برای رسیدن آنان به قدرت و در دست گرفتن زمام امور کشور، به نقشه‌ها و توطئه‌هایی دست بزند.

۳. اگر شاه توانایی و یا آمادگی برای دست زدن به «اصلاحات» را نداشت، امریکا برای از دست ندادن منافع سرشار خود در ایران، از پشتیبانی شاه دست بکشد و «از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند»!

این پیشنهاد در دوره‌ی زمامداری آیزن‌هاور به شکل جدی و ریشه‌ای از طرف مقامات امریکایی دنبال نشد و «... کار چندانی درباره‌ی بحران رشد یابنده‌ی ایران انجام نگرفت. برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی امریکا توسعه یافت. به سفیر امریکا و سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران توصیه شد، به شاه در مورد اصلاحات فشار آورند و یک هیئت عالی رتبه با پیامی مشابه به ایران رفت (آوریل ۱۹۵۹) در حالی که رییس شعبه‌ی سیا با شاه گفتگوهایی مکرری درباره‌ی اصلاحات انجام داد. سفیر ظاهراً تمایلی به این کار نداشت. به علاوه خود آیزن‌هاور در دسامبر ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) با شاه ملاقات کرد اما ظاهراً قضیه‌ی اصلاحات را پیش نکشید^۱...»

هدف از رفرم ارضی

این ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌ها نتوانست از هراس و وحشت امریکا از خطرهایی که منافع استعماری آن ابرقدرت را در ایران تهدید می‌کرد، بکاهد. اوضاع ایران و جهان در واپسین سال‌های دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی و رویدادهای انقلابی در گوشه و کنار جهان - به ویژه در خاورمیانه - امریکا را نسبت به منافع خویش در ایران و سرنوشت رژیم شاه بیش از پیش نگران می‌کرد و بر آن می‌داشت که به چاره‌جویی بپردازد و پیش از آنکه مجال از دست برود، راه‌گریزی بیابد. به اوضاع و شرایط جهانی و رویدادهای انقلابی آن روز که مایه‌ی نگرانی بیشتر امریکا نسبت به ایران می‌شد، می‌توان این‌گونه گذر کرد:

۱. پیروزی خیره‌کننده و شگفت‌آور مسلمانان به پاخاسته و انقلابی الجزایر بر نیروهای سراپا مسلح فرانسه و بیرون راندن نلت‌بار فرانسوی‌ها از آن کشور نیز شکست تلخ امریکا در کوبا، زنگ خطر را در گوش امریکایی‌ها به صدا درآورد.

این‌گونه دگرگونی‌ها نشان می‌داد که ابرقدرت‌ها در برابر اراده‌ی ملت‌ها سخت آسیب پذیرند و تکنولوژی‌های پیچیده‌ی جنگی و سلاح‌های پیشرفته و کشنده‌ی نظامی در برابر خشم و خروش و خواست توده‌ها و ایمان و اراده‌ی پولادین و شکست‌ناپذیر ملت‌ها، نمی‌تواند کارایی

بایسته داشته باشد و «حرف آخر را بزند».

۲. آگاهی‌های دینی و سیاسی ملت مسلمان ایران و اعتراض‌های پی‌گیر گویندگان اسلامی در سنگر مساجد، هر روز رو به افزایش بود. پیشوایان اسلامی و مردم رشد یافته و فروهیده که با رواج فرهنگ فاسد غرب، توطئه‌های ضد اسلامی و غارت ثروت کشور روبه‌رو بودند، ناخشنودی خود را در مراسم و منابر مذهبی و زمزمه‌های انتقاد آمیز در محافل خودمانی مطرح و دنبال می‌کردند و خشم و نگرانی خود را نسبت به رژیم شاه و بیگانگانی که ایران را جولانگاه خود قرار داده بودند، نشان می‌دادند. این ناخشنودی‌ها و اعتراض‌های فزاینده از دید امریکایی‌ها و کارشناسان آنان که در ایران حضور داشتند، پوشیده نمی‌ماند و بر نگرانی آنان می‌افزود.

۳. بحران اقتصادی که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ ایران را فراگرفته بود، کسری بودجه، کاهش ذخایر ارز خارجی، تهی شدن خزینۀ دولت و... از انفجاری زودرس خبر می‌داد و آینده‌ای تاریک و توفان‌زا را در برابر دیدگان امریکایی‌ها به نمایش می‌گذاشت.

۴. ظهور و گسترش «ناصریسم» در منطقه خاورمیانه، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق که رژیم پادشاهی را در آن کشور برانداخت (۱۳۳۷) رژیم شاه را با بی‌ثباتی و نا استواری بیشتری روبه‌رو می‌کرد و منافع استعماری امریکا را در ایران بیشتر به خطر می‌افکند.

۵. پیش بینی «خروشچف» نخست وزیر آن روز شوروی درباره‌ی ایران که به شکل سرگوشی با برخی از سیاستمداران در میان گذاشته بود، نگرانی کاخ سفید را در مورد ایران فزونی می‌بخشید. نامبرده در یک گفتگوی پنهانی با خرسندی و شادمانی، انقلاب مارکسیستی را در ایران نوید داده و چنین پیش بینی کرده بود: «... به زودی ایران به خاطر فقر مردم و فساد حکومت شاه، به سوی انقلاب مارکسیستی پیش می‌رود و دیری نمی‌پاید که مانند سیب رسیده به دامن شوروی فرو می‌افتد!» این دید نارس و پیش‌بینی رؤیایی خروشچف، مقامات امریکایی به ویژه رییس جمهور آن روز امریکا جان اف. کندی را سخت نگران و آشفته کرد و بر آن داشت که با به کارگیری شگردها و ترفندهایی از فرو افتادن ایران در کام «رقیب» پیش‌گیری کند. در این باره آورده‌اند:

... تقریباً کمتر از یک ماه پس از آنکه کندی برنامه‌ی اتحاد برای پیشرفت را اعلام داشت، در مورد استواری پایگاه سیاسی پهلوی در ایران احساس نگرانی کرد. علت هم آن بود که «والتر لیپمن» او را در جریان گفتگویی قرار داد که با نیکیتا خروشچف، نخست وزیر وقت شوروی در ویلای او در سواحل دریای سیاه انجام داده بود. در این

گفتگو خروشچف ایران را نمونه‌ی کشوری دانسته بود که با وجود ضعیف بودن حزب کمونیست در آن، به خاطر فقر توده‌ی مردم و فساد در حکومت شاه، به سوی انقلاب پیش می‌رود: «اگر ادعا کنید که شاه را کمونیست‌ها سرنگون می‌سازند، ما با خوشحالی این فکر را در سراسر دنیا تبلیغ خواهیم کرد که مردم پیشرفته‌ی ایران به این تشخیص رسیدند که ما رهبر پیشرفته‌ی بشریت هستیم...» جان اف. کندی برای مبارزه (با شوروی) به پا خاست و در این اقدام، ایران را به عنوان همان کشوری که امریکا می‌تواند در آن برنامه‌های اصلاحات خود را به اجرا درآورد، انتخاب نمود^۱...

این رویدادها و جریان‌ها که برشمردیم، انگیزه و مایه‌ی اصلی مقامات امریکایی در راه فشار به شاه، برای دست زدن به «اصلاحات ارضی» و دیگر رفرم‌ها بود. جان اف. کندی با دریافت گزارش‌های محرمانه از اوضاع ایران و منطقه، به مطالعه و بررسی طرح پیشنهادی ۵۸۲۱/۱ - NSC پرداخت و برای پیاده کردن آن، نه تنها در ایران بلکه در همه‌ی کشورهای وابسته به امریکا، شتاب‌زده دست به کار شد. او با آزمون از انقلاب الجزایر، دگرگونی در کوبا و دیگر رویدادهای انقلابی در گوشه و کنار جهان، این واقعیت را به درستی دریافته بود که رژیم‌های دست‌نشانده را تنها با سرنیزه نمی‌توان سر پا نگه داشت و به دست آنها نقشه‌ی غارت ثروت ملت‌ها و سرمایه‌ی کشورها را دنبال کرد. امریکا می‌دانست رژیم‌هایی که در میان ملت خود بدنام، بی‌آبرو و اعتبارند و پایگاهی در میان توده‌ها ندارند، دیر یا زود با خیزش و خروش مردمی روبه‌رو خواهند شد و از میان خواهند رفت. او راه چاره را در این می‌دید که رژیم‌های وابسته به امریکا در کنار به کار گرفتن شیوه‌ی پلیسی، سرنیزه و سرکوب، به یک سلسله کارهای رفرمیستی و فریبنده دست بزنند و توده‌های پا برهنه، ستم‌دیده و زیر فشار را با طرح‌های نمایشی و برنامه‌های به ظاهر «اصلاحی»! به سوی خود بکشانند و در آنان «امیدواری پدید آورند»! و بدین گونه راه انفجار و انقلاب مردمی را ببندند و یا دست کم آن را به عقب بیندازند. جان اف. کندی در پیام خود به کنگره‌ی امریکا در سال ۱۳۴۰ خورشیدی (۲۵ مه / ۱۹۶۱ میلادی) این دید و دکتربین خود را این‌گونه بازگو کرد:

... پیمان نظامی نمی‌تواند به کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز کرده، کمک نماید. امریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند... این امر، خاصه در مورد کشورهای کم توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده‌اند، صادق است و به همین جهت است که

باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورها است، جنبه‌ی خلاق و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... اگر ما به مشکلات ملت‌ها فقط از نظر نظامی توجه کنیم، مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد. زیرا هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیم‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند و هرج و مرج اقتصادی مشوق قیام و رخنه و خرابکاری است، کمک کند. ماهرانه‌ترین مبارزات ضد پارتیزانی نمی‌تواند در نقاطی که مردم محلی گرفتار بی‌نواهی هستند و به این جهت از پیشرفت خرابکاران نگرانی ندارند، با موفقیت روبه‌رو گردد. از طرف دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی‌تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر می‌کوشند، فاسد کند. این عقیده‌ی ماست.^۱

جان اف. کندی با اعتراف به اینکه توان نظامی و تسلیحاتی نمی‌تواند مردم به پا خاسته را از صحنه بیرون براند و به عقب نشینی وادارد، بر این باور بود که «رفرم از بالا» به دست رژیم‌های وابسته، می‌تواند ملت‌ها را از دست زدن به خیزش سیاسی، انقلابی و ضد دیکتاتوری باز دارد و به گفته‌ی او «امیدواری پدید آورد». از این رو، به رژیم‌های دست‌نشانده‌ی خود در کشورهای وابسته فشار آورد که رفرم ارضی و دیگر رفرم‌های به اصطلاح اصلاحی را با شتاب هرچه بیشتر در دست اجرا قرار دهند. او به راستی گمان می‌کرد که اصلاحات از بالا، به ویژه «اصلاحات ارضی» درمان همه‌ی دردها، نابسامانی‌ها و نارسایی‌های کشورهای عقب‌نگه داشته شده و وابسته است!

شاه و بیشتر درباریان او که از مالکان بزرگ و فئودال‌های نامدار ایران بودند و به نیروی نظامی و دستگاه جاسوسی و به اصطلاح امنیتی خود، سخت می‌بالیدند، در آغاز به این رفرم امریکایی روی خوش نشان ندادند و تاج و تخت و سلطنت خود را تا آن پایه استوار و ریشه‌دار می‌پنداشتند که به این‌گونه طرح‌ها و برنامه‌های فریب‌کارانه، خود را نیازمند نمی‌دیدند. آنها بر این باور بودند که با تکیه بر سرنیزه و نیروی پلیسی و دستگاه مخوف «ساواک» نیز با پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و سیاسی امریکا، هر جنبش و حرکتی را چه از سوی کشاورزان - کارگران و چه از جانب دیگر نیروهای مردمی باشد، می‌توانند بی‌درنگ در نطفه خفه کنند و منافع خود و امریکا را پاس دارند.

۱. اطلاعات - ۶ خرداد، ۱۳۴۰ - متن این پیام زیر عنوان «کندی طرفدار انقلاب دموکراتیک است!» آمده است. تکیه روی فرازهای این پیام از این نگارنده است.

این طفره رفتن و سرکشی شاه از دید امریکایی‌ها پوشیده نماند و مایه‌ی ناخرسندی آنان از رژیم شاه شد. دیپلماسی امریکا، سیاست فشار سیاسی روی شاه را در پیش گرفت. جان اف. کندی بر آن شد که هر سه طرح پیشنهادی ۵۸۲۱/۱ - NSC را بر ضد شاه به کار گیرد: رژیم شاه را برای پیاده کردن رفرم امریکایی «انقلاب سفید»! زیر فشار بگذارد، مخالفان آن رژیم را توانایی سیاسی ببخشد و چهره‌ای را به عنوان «آلترناتیو» شاه به صحنه آورد.

از این رو، «جبهه ملی» که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سر در لاک خود فرو برده و سالیان درازی چشم به راه دگرگونی در سیاست امریکا نشسته بود، در سال ۱۳۳۹ چراغ سبزی از کاخ سفید دریافت کرد و بی‌درنگ به صحنه آمد و برای نخستین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد، میتینگی در میدان جلالیه برگزار کرد و خودی نشان داد.

از طرف دیگر، امریکا علاقه‌مندی خود را به نخست وزیر دکتر علی امینی به شاه اعلام کرد تا به او برساند که امریکا در سیاست خود برای وادار کردن رژیم‌های وابسته به اجرای دکتترین کندی و «رفرم از بالا» و دگرگونی به ظاهر اصلاحی در کشور، تا آن پایه جدی و کوشا است که رژیم‌های دست‌نشانده‌ی خود را - اگر با سیاست‌های کاخ سفید همسویی و همخوانی نداشته باشند - بی‌پروا قربانی خواهد کرد و مهره‌های کارآزموده‌تری را به جای آنان بر اریکه‌ی قدرت می‌نشانند.

دکتر علی امینی دیر زمانی بود که برای روز مبادا در آستین امریکایی‌ها پنهان بود. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۳۰، زمزمه‌ها و گزارش‌هایی درباره‌ی زد و بندهای نامبرده با سردمداران کاخ سفید و علاقه‌مندی آنان به احراز پست نخست وزیر از جانب او، به گوش می‌رسید. ساواک نیز چند سال پیش از روی کار آمدن امینی، از زبان دار و دسته‌ی او و دیگر رجال سیاسی، درباره‌ی نقشه‌ی امریکا برای نشانیدن نامبرده بر اریکه‌ی قدرت و فشار به شاه برای این منظور، گزارش‌هایی آورده است. در تاریخ ۱۳۳۷/۹/۱۸، ساواک گزارش داده است:

یکی از دوستان نزدیک دکتر علی امینی اظهار داشته مشارالیه قبل از مراجعت به ایران مقدمات زمامداری خود را از نظر سیاست خارجی فراهم نموده و از قول دکتر علی امینی افزوده سیاست‌های غرب با زمامداری وی موافق، ولی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه با این امر موافق نیستند و شخصا به سفیر کبیر امریکا گوشزد فرموده‌اند که دکتر امینی قابل اعتماد معظم له نیست. لیکن سفیر کبیر امریکا به شاهنشاه اطمینان داده که دکتر امینی مطیع نظریات ملوکانه خواهد بود و به همین جهت شاهنشاه با مراجعت امینی به ایران موافقت فرموده‌اند.... گوینده‌ی این خبر که از

دوستان نزدیک دکتر علی امینی است. زمامداری مشارالیه را تا اواخر سال آینده قطعی دانسته است.

ساواک از زبان دکتر حسن ارسنجانی در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۹ آورده است:

... با توجه به وضع سیاسی دنیا، امیدوار هستند دکتر امینی تا اواسط اردیبهشت ماه سال آینده به نخست وزیری منصوب گردند و دولت امریکا نیز پرداخت کمک‌های ارزی به دولت را در گرو زمامداری دکتر امینی نگاه داشته است.

در گزارش دیگری از ساواک در تاریخ ۱۳۳۹/۶/۷ آمده است:

در محافل سیاسی و مطبوعاتی تهران اظهار نظر می‌شود که وضع سیاسی آینده ایران، بستگی به انتخابات امریکا دارد و در صورتی که سناتور کندی به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شود، در ایران جبهه ملی مورد حمایت دولت امریکا قرار خواهد گرفت و روی همین اصل مقامات عالی‌ه کشور نیز دکتر علی امینی را برای تأمین نظر امریکایی‌ها در صورت موفقیت سناتور کندی ذخیره نگه داشته‌اند و حتی در شرفیابی دکتر علی امینی نیز این موضوع مطرح / مذاکره قرار گرفته و شاهنشاه نیز با انجام مصاحبه‌ی مطبوعاتی اخیر و اظهار عدم رضایت از انتخابات و عنوان رعایت افکار عمومی مردم، خواسته‌اند نظر مقامات امریکایی را از هم اکنون به آزادی‌خواهی و عقاید ناسیونالیستی خود جلب نمایند.

از گزارش بالا به دست می‌آید که سیاست حزب دموکرات امریکا - در صورت دستیابی به قدرت - حمایت و تقویت «جبهه ملی» بوده است و رژیم شاه برای اینکه دموکرات‌ها پس از به دست آوردن مقام ریاست جمهوری امریکا، «جبهه ملی» را بر او تحمیل نکنند، دکتر امینی را «برای تأمین نظر امریکایی‌ها در صورت موفقیت سناتور کندی ذخیره نگه داشته است...» و برای جلب نظر مقامات امریکایی (دموکرات‌ها) پیش از آنکه آنان بر اریکه‌ی قدرت در کاخ سفید تکیه بزنند، با یک سلسله سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌ها کوشیده است که «ژست» آزادی‌خواهانه و دموکرات‌مآبانه به خود بگیرد. لیکن از گزارش دیگر ساواک به دست می‌آید که سیاست کندی در ایران «تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است»:

یکی از نزدیکان دکتر امینی اظهار داشته کندی با دکتر امینی از نزدیک آشناست و پس از شروع به کار، دکتر امینی را تقویت و حمایت خواهد کرد و نیز گفته شده است که سیاست کندی در ایران، تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است.

از مجموع آنچه در اسناد بالا آمده است، به دست می‌آید که امریکا برای سپردن زمام دولت ایران به دست دکتر امینی، سالیان درازی سرمایه‌گذاری و زمینه‌سازی کرده بود و آمدن امینی به ایران، در سال ۱۳۳۷ حساب شده و طبق یک برنامه‌ی از پیش طراحی شده بود. می‌توان گفت که امریکایی‌ها از روزی که یک سلسله برنامه‌ی به ظاهر اصلاحی را در ایران بایسته دیدند، امینی را برای پیاده کردن طرح‌ها و نقشه‌های خود در ایران مناسب یافتند. از این رو، با شاه در این زمینه چند سالی گفتگو و کشمکش داشتند و او را برای سپردن زمام دولت به نامبرده زیر فشار قرار دادند. شاه چون اصولاً اجرای هرگونه رفرمی را در ایران دوست نداشت و از امینی نیز اندیشناک بود، تا آنجا که توانست از انتصاب او به نخست‌وزیری سر باز زد. لیکن، سرانجام در پی به قدرت رسیدن جان اف. کندی در امریکا، شاه با تلخی و ترش رویی به نخست‌وزیری نامبرده تن در داد و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. شاه به دلایلی که در زیر می‌آید از امینی نگران و اندیشناک بود:

۱. می‌دانست که امریکا نامبرده را به عنوان یکی از جانشینان (آلترناتیو) او برای روز مبادا زیر دید دارد.

۲. از بند و بست او با بیگانگان - به ویژه امریکا - برای قدرت‌نمایی در برابر شاه، با خبر بود.

۳. او را آن طور که باید و شاید سرسپرده و فرمانبردار خود نمی‌دید، بلکه خودسری‌ها و خرده‌گیری‌های گاه و بیگاه از او سر می‌زد که برای شاه ناخوشایند بود. آورده‌اند:

... معروف است که امینی کاری کرده بود یا حرفی زده بود که باعث خشم شاه شده بود، به طوری که پس از ورود به تهران (در سال ۱۳۳۷ پس از پایان مأموریت او در سفارت ایران در امریکا) شاه به مدت دو هفته او را به حضور نپذیرفت! ...

۴. امینی، نجیب‌زاده و از خویشاوندان نزدیک خاندان قاجار، نوه‌ی مظفرالدین شاه و امین‌الدوله بود.

۵. ارتباط خود را با عناصری که با رژیم شاه مخالف بودند، حفظ کرده بود، که این نیز بر نگرانی شاه می‌افزود.

◆ اصلاحات ارضی، سرپوشی برای انهدام اقتصاد کشاورزی

چنانکه در پیش بازگو شد، انگیزه‌ی کاخ سفید از واداشتن رژیم شاه به رفرم از بالا و دست زدن به «اصلاحات ارضی» فریب توده‌های ناخشنود و ستمدیده‌ی ایران، پیش‌گیری از جنبش‌های ضد استعماری و ضد دیکتاتوری و استواری جایگاه غارتگرانه‌ی امریکا در ایران بود. این واقعیت از پیام جان اف. کندی به کنگره‌ی امریکا - که گذشت - نیز به دست می‌آید. البته ناگفته نماند که انگیزه‌ی مقامات امریکایی از رفرم ارضی در ایران، تنها به آنچه که در بالا آمد، بسنده نمی‌شد، بلکه نقشه‌ها و اندیشه‌های دیگری نیز در کار بود: مانند فروپاشی بنیاد اقتصادی - به ویژه کشاورزی - پدید آوردن بازار فروش برای کالاهای امریکایی - به ویژه گندم - که در آن روزگار روی دستشان مانده بود، رشد و توسعه‌ی صنایع مونتاژ و وابسته، کوچ دادن کشاورزان و روستاییان به شهرها و تأمین نیروی کار ارزان برای صنایع مونتاژ، فروپاشی نظام روستایی و شهری و از میان بردن فرهنگ اصیل سنتی و ملی و... از دیگر انگیزه‌ها و دسیسه‌هایی بود که از سوی امریکا دنبال می‌شد.

امریکایی‌ها از روزی که در عرصه‌ی سیاسی جهان پدیدار شدند، سیاست خرد کردن استقلال اقتصادی کشورهای جهان را در سرلوحه‌ی برنامه‌ی استعماری خود قرار دادند. چنانکه پیش از امریکا، انگلستان نیز همین سیاست را دنبال می‌کرد. آنها به خوبی دریافته‌اند که به دنبال از میان رفتن استقلال اقتصادی یک کشور، استقلال سیاسی نیز خواه ناخواه فرومی‌ریزد و در برابر، اگر کشورها در زمینه‌ی اقتصادی بتوانند روی پای خود بایستند و یا دست کم اقتصادی رو به رشد داشته باشند، سلطه بر این‌گونه کشورها دشوار و گاهی ناشدنی است. کشورها از دید اقتصادی هر چه ناتوان‌تر، زمین‌گیرتر و نیازمندتر باشند، چیرگی جهان‌خواران را آسان‌تر می‌پذیرند و به نلت، اسارت و وابستگی بهتر تن در می‌دهند. از این رو، امریکایی‌ها با واداشتن شاه به رفرم ارضی، توانستند کشاورزی ایران را - که روزگاری تنها یک استان آن، غله‌ی کشور را تأمین می‌کرد - از میان ببرند و وابستگی اقتصادی به امریکا را گسترش دهند. چنانکه برخی از اهل نظر نیز گفته اند:

... گروهی از صاحب نظران و علاقه‌مندان به مسایل اجتماعی، عامل اصلی اصلاحات ارضی را امپریالیسم جهانی و سیاست‌های پس از جنگ امریکا در کشورهای جهان سوم معرفی می‌کنند... اصلاحات ارضی ایران در دهه‌ی ۱۳۴۰ در واقع بخشی از آن سیاست جهانی امپریالیسم امریکا به شمار می‌رفت... جامعه‌ی روستایی ایران در سال‌های قبل از ۱۳۴۱ حدود هفتاد درصد کل جمعیت کشور را در برداشت و به صورت جامعه‌ی بسته‌ی خودکفا بود که علاوه بر نیازهای خویش، نیازهای غذایی کل کشور را تأمین می‌کرد.

امریکا برای تحکیم سلطه‌ی خویش در ایران نیاز داشت به طریقی نفوذ خود را در این بخش عظیم جمعیت کشور نیز گسترش دهد. در تعقیب این سیاست، امریکا با هدف تخریب کشاورزی و در نتیجه ایجاد وابستگی غذایی و ایجاد بازار مصرف گسترده‌تر کالاهای وارداتی، از همان سال‌های نخست پس از کودتا، پایه‌های در هم ریختن این نظام را بنا نهاد. در حقیقت مأموریت عمده‌ی اصل ۴ ترومن در ایران، بیشتر سیاست تخریبی امریکا در بخش کشاورزی بود^۱...

... اجرای این اصلاحات به زودی منجر به بستگی این کشورها به امریکا گردید و موجب تنزل محصولات محلی برای تغذیه‌ی مردم بومی گردید و در نتیجه موجب افزایش واردات مواد غذایی و دخالت در امر تغذیه در این کشورها گردید. ولی برعکس، مشاغل کشاورزی در امریکا بیش از هر زمان دیگری بهبود یافت. چون صادرات غذایی امریکا باید صدها میلیون افراد انسانی را در شرق و غرب دنیا غذا دهد، این‌گونه صادرات، سلاح‌های سیاسی وحشتناکی در دست کاخ سفید شد^۲...

... شعار اصلاحات ارضی در ایران پوششی برای انهدام کلی اقتصاد کشاورزی به طریقی بود که حداکثر منفعت را برای خاندان سلطنت، اولیگارشی وابسته به خاندان سلطنت و مؤسسات کشاورزی - تجاری خارجی، من جمله کمپانی‌هایی که مسقط الرأسشان در امریکا، اروپا و یا بالاتر از همه در اسرائیل بود، تأمین نماید. درست است که طی این اقدامات میزان مشخصی از املاک و اراضی کشاورزی میان دهقانان تقسیم شد. لکن اراضی تقسیم شده به ندرت دایر و قابل کشت بودند، و به علاوه به رایگان هم تقسیم نشده بودند، این اراضی در قبال پرداخت پول‌هایی واکذار می‌شدند... این انهدام اقتصاد کشاورزی ایران سبب خالی شدن چشمگیر روستاها و کوچ انبوه و گسترده‌ی دهقانان درمانده و جویای کار به جانب شهرها گردید. طبقه‌ی ملاکین دیروز، به معامله‌گران حرفه‌ای مستغلات شهری و بازرگانان وارد کننده یا صادر کننده، بدل شدند و از لحاظ مالی به جای اینکه از بین بروند تنها تغییر شکل دادند.^۳

دکتر علی امینی با پشتیبانی امریکا و در برابر ناخرسندی شاه، کابینه‌ی خود را تشکیل داد و

۱. محمدرضا سوداگر، پیشین، ص ۲۸۶، برگرفته از «تصویری از مسأله‌ی ارضی در ایران» نوشته محمدرضا کازرونی و «اثرات کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر کشاورزی» از وزارت کشاورزی، اداره کل اقتصاد کشاورزی، معاونت طرح و برنامه.

۲. احمد فاروقی، ژان لوروریه، پیشین، ص ۴۸.

۳. انقلاب اسلامی در ایران، پرفسور حامد الگار، ترجمه مرتضی اسعدی، حسن چپیزی، ص ۶۶.

با شتاب فراوان به تصویب و اجرای «قانون اصلاحات ارضی» در کابینه دست زد که با قانون اساسی ایران مغایر بود. زیرا بنابر اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی «قوای سه گانه‌ی مقننه، قضائیه و اجرائیه همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل‌اند» و «قوه‌ی اجرائیه» نمی‌توانست به تصویب قانون دست بزند. در صورتی که امینی در آن برهه که شاه مجلس شورا و سنا را منحل و تعطیل کرده بود، به تصویب «قانون اصلاحات ارضی» در کابینه‌ی دولت در تاریخ ۲۰ دی‌ماه ۱۳۴۰ دست زد و بی‌درنگ آن را به اجرا درآورد.

◆ رفم ارضی شاه چگونه به اجرا درآمد

باید گفت نه امریکا و نه شاه در اندیشه‌ی «تقسیم اراضی» به شکل اساسی، ریشه‌ای و همه جانبه نبودند، بلکه یک سلسله کارهای روبنایی و نمایشی را دنبال می‌کردند. می‌گویند: «چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد». بی‌تردید نظام سرمایه‌داری امریکا و رژیم فئودالی شاه، هرگز اندیشه‌ی نابودی فئودال‌ها و مالکان بزرگ را در سر نداشتند و طرح و برنامه‌ای را که مایه‌ی تیره بختی و ورشکستگی زمین‌دارها شود، دنبال نمی‌کردند، بلکه بر آن بودند که در راه استواری پایگاه امریکا در ایران و اقتدار رژیم دست نشانده‌ی شاه، بخش ناچیزی از منافع و سودهای کلان مالکان بزرگ را قربانی کنند و اصولاً چون دوران فئودالیته، دیگر به سر آمده بود و فئودال‌ها به شکل سرمایه‌داران خون آشام و غارتگر در می‌آمدند، از فرصت بهره گیرند و این دگرگونی را با شعار «الغای رژیم ارباب - رعیتی» از شاهکارهای شاه بنمایانند و از این راه در میان توده‌های زیر ستم و تهی‌دست برای او آبرو و اعتباری به دست آورند. از این رو می‌بینیم که «قانون اصلاحات ارضی شاه» به گونه‌ای تنظیم و تصویب شده که نه تنها حقوق از دست رفته‌ی کشاورزان و روستانشینان را از مالکان غارتگر باز نستاند، بلکه در مواردی برای زمین‌داران و مالکان سودهایی نیز به همراه آورد و بسیاری از دهقانان و کشاورزان را نیز به رها کردن زمین‌ها، آوارگی و دربه‌دری ناگزیر ساخت و به کارگری، باربری و عملگی با دستمزد ناچیز و ارزان برای کارخانه‌داران، سرمایه‌داران و شادخواران که بسیاری از آنان همان مالکان قدره بند دیروز بودند، کشانید.

رفم ارضی شاه سه مرحله داشت. در مرحله‌ی نخست که در مهر سال ۱۳۴۰ آغاز شد، بنابر «قانون اصلاحات ارضی» زمین‌های مکانیزه، کشتزارهای چای، درخت‌زارها، باغ‌ها و... از تقسیم برکنار ماند و تنها زمین‌هایی که تا آن روز زیر کشت نرفته بود، به دهقانان واگذار شد -

اما نه به صورت رایگان - بلکه دولت زمین را از مالکان، یک جا خریداری کرد و به اقساط ۱۵ - ۱۰ ساله به کشاورزان فروخت. افزون بر این، بنابر «قانون تقسیم اراضی» مالکان رخصت داشتند یک ده شش دانگ (۵۰۰۰ هکتار) را در تصرف خود داشته باشند، «تقسیم اراضی» شاه، همی دهقانان را شامل نشد، تنها کمتر از ۵/۱ دهقانان از این قانون بهره‌مند شدند. مرحله‌ی دوم «اصلاحات ارضی» از سال ۱۳۴۳ آغاز شد. بر اساس این مرحله، مالکان می‌بایست زمین‌ها را سی ساله به کشاورزان اجاره دهند و یا با توافق طرفین به کشاورزان بفروشند و یا اینکه مالکان شرکت سهامی با شرکت کشاورزان پدید آورند. در مرحله‌ی سوم که در سال ۱۳۴۷ تصویب شد، مالک می‌بایستی بخشی از زمین‌های خود را به کشاورزانی که روی آن کار می‌کنند، بفروشد و یا میان خود و آنان تقسیم کند. آنچه که در هر سه مرحله آشکارا دیده می‌شود، حضور و نفوذ مالکان در میان کشاورزان است. علاوه بر این، مالکان بزرگ و زمین‌داران وابسته به دربار در هیچ یک از این سه مرحله مشمول قانون اصلاحات ارضی قرار نگرفتند و املاک گسترده‌ی آنان مورد تعرض سردمداران به اصطلاح اصلاحات ارضی واقع نشد. در واقع با برنامه‌ای که رژیم شاه به نام «اصلاحات ارضی» پیاده کرد، مالکان خرده‌پا مشمول آن واقع شدند و البته زیان‌های سنگینی ندیدند، بلکه در مواردی نیز سود کلانی بردند و در برابر، در زندگی دهقانان و کشاورزان نیز دگرگونی سودمندی پدید نیامد، بلکه - چنانکه اشاره شد - مایه‌ی آوارگی، دربه‌داری و بی‌کاری آنان شد و با سرازیر شدن روستاییان بی‌کار و گرسنه به شهرها، آلونک‌هایی در حاشیه‌ی برخی از شهرها پدید آمد و گسترش پیدا کرد. روستاییان آواره و تهی‌دست برای به دست آوردن لقمه‌ای نان ناگزیر شدند به هر کاری دست بزنند، به دست فروشی، کارگری، خرید و فروش جنس قاچاق و مواد مخدر روی آورند و آنان که سواد داشتند و از توانایی جسمی برخوردار بودند، در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به شکل روزمزد، با دستمزد ارزان به کار پرداختند و بدین گونه سود سرشاری به جیب سرمایه‌داران که بسیاری از آنان همان مالکان غارتگر و خون آشام بودند و به سود بیگانه، کارخانه‌های مونتاز را راه انداخته بودند، سرازیر شد.

◆ صهیونیست‌ها و اصلاحات ارضی شاه

چنانکه پیش‌تر آورده شد، یکی از انگیزه‌های امریکا برای «اصلاحات ارضی» در ایران این بود که استقلال اقتصادی را از این کشور به کلی سلب کند و برای فروش ارزاق، اجناس و

کالاهای پست، مانده و وازدهی خود در ایران بازار سیاه درست کند. از این رو، در پی فشار امریکا به شاه برای دست زدن به «اصلاحات ارضی»، کارشناسان صهیونیسم با اشاره‌ی کاخ سفید، مأمور طرح و اجرای این برنامه در ایران شدند. امریکا می‌دانست که از سیاست‌های دیرینه‌ی اشغال‌گران فلسطین این است که رخصت ندهند کشورهای اسلامی از نظر اقتصادی روی پای خود بایستند و به خودکفایی برسند. چون استقلال اقتصادی این کشورها مایه‌ی استقلال سیاسی آنان خواهد شد و اگر در میان کشورهای اسلامی چند کشوری به استقلال اقتصادی و سیاسی برسند، بی‌تردید مجری سیاست بیگانگان نخواهند بود و در آن صورت، با یک حرکت مردمی، رژیم پوشالی و ساختگی «اسرائیل» از هم فرومی‌پاشد و فلسطین آزاد می‌شود. به همین انگیزه است که رژیم صهیونیستی با همه‌ی نیرو می‌کوشد که کشورهای اسلامی را از پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی - به ویژه کشاورزی - نظامی و سیاسی بازدارد و با رخنه در این کشورها و با جاسوسی، خرابکاری و طرح‌ها و برنامه‌های بی‌پایه و انحرافی، استقلال سیاسی این کشورها را به کلی از میان ببرد و بر سرنوشت ملت‌های مسلمان و منابع سرشار اقتصادی و حیاتی آنان چیره شود. امریکا با شناخت و آگاهی از این سیاست صهیونیست‌ها، رژیم شاه را بر آن داشت که برای تقسیم زمین‌ها در ایران، از کارشناسان رژیم اشغال‌گر فلسطین در امور کشاورزی و اصلاحات ارضی بهره‌گیرد و با دید و درایت آنان به رفرم ارضی در ایران دست بزند.

اصولاً یکی از مأموریت‌های دکتر علی امینی در دوران نخست وزیری، گسترش روابط رژیم شاه با اشغال‌گران فلسطین و رسمیت بخشیدن به آن بود. نامبرده تنها برای پیاده کردن رفرم مورد علاقه‌ی امریکا به صحنه نیامده بود، بلکه مأمور بود نقشه‌ها و توطئه‌های اسلام‌زدایی و سیاست‌های استعماری امریکا را که در سرفصل آن به رسمیت شناختن اشغال‌گران فلسطین و بازگذاشتن دست آنان در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... قرار داشت، به شکل فراگیر به اجرا درآورد و با پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، دگرگونی اجتماعی زیر عنوان «انقلاب سفید» پدید آورد.

در پی به قدرت رسیدن امینی، رفت و آمد، داد و ستد و قراردادهای گوناگون میان ایران و فلسطین اشغالی رو به فزونی گذاشت. در ۸ آبان ۱۳۴۰، نخست وزیر آن روز فلسطین اشغالی به نام «بن‌گورین» در سر راه خود به بیرمانی، در تهران توقف کرد و مورد استقبال دکتر علی امینی قرار گرفت. رییس ستاد ارتش ایران نیز در این دیدار حضور داشت. برخی از مطبوعات

ایران سبب این توقف نامبرده در فرودگاه تهران را اشکالات فنی در موتور هواپیمایی که او را به سمت بیرمانی می‌برد، وانمود کردند. لیکن یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی به نام «گل‌هاآم» فاش کرد که «... توقف بن‌گورین در تهران از قبل مقرر شده بود و مذاکراتی میان بن‌گورین و نخست وزیر شاه به عمل آمد... طرفین ضمن مذاکرات خود یک قرارداد مخفی در فرودگاه تهران میان ایران و اسرائیل به امضا رسانیدند... طرفین ضرورت تقویت همکاری اقتصادی، سیاسی و نظامی میان تهران و تل‌آویو را نیز تایید کردند».^۱

دکتر علی امینی افزون بر اینکه دروازه‌ی کشور را بر روی صهیونیست‌ها باز کرد و زمینه را برای برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی میان رژیم شاه و اشغال‌گران فلسطین بیش از پیش هموار ساخت، برخی از چهره‌ها و مهره‌های سرسپرده و دست پروده‌ی صهیونیست‌ها را نیز در کابینه‌ی خود راه داد و بدین گونه نیز راه رخنه و نفوذ آنان را در ایران و مراکز قدرت بیشتر فراهم کرد.

یکی از عناصر باند دکتر علی امینی که به وزارت کشاورزی گمارده شد، دکتر حسن ارسنجانی بود که ارتباط دیرینه و تنگاتنگی با صهیونیست‌ها داشت.^۲

۱. نهضت امام خمینی، جلد دوم، از این نگارنده، چاپ اول، ص ۵۰، برگرفته از گفتار جمال عبدالناصر، رهبر فقید مصر.

۲. نامبرده پسر محمد حسین ارسنجانی، از اهالی ارسنجان فارس است. (ارسنجان میان سعادت آباد و تخت جمشید قرار دارد) او بیش از سه سال نداشت که پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست شد. در سال ۱۳۲۱ شمسی از دانشکده‌ی حقوق در رشته‌ی علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و به مدت سه سال از محارم و مشاوران رزم آرا بود و در سال ۱۳۲۳ با همکاری سرهنگ علی اکبر مهتدی، معاون تیمسار رزم آرا، روزنامه‌ای به نام «داریا» منتشر کرد و در آن از دولت نامبرده پشتیبانی کرد و سیاست او را مورد ستایش قرار داد.

در سال ۱۳۲۱ برای مدتی عضو حزبی به نام «میهن پرستان» شد. دیری نپایید که از این حزب جدا شد و به عضویت «حزب پیکار» در آمد. در سال ۱۳۲۲ «حزب آزادی ایران» را پایه‌گذاری کرد. ملک‌الشعراى بهار، محمود محمود، رضا آذرخشی و... از دیگر پایه‌گذاران و اعضای این حزب بودند. در پی تشکیل «حزب دموکرات ایران» از طرف قوام السلطنه، ارسنجانی با موافقت بیشتر اعضای حزب خود با «دموکرات ایران» ائتلاف کرد. برخی از اعضای حزب او که گرایش مارکسیستی داشتند به «حزب توده» پیوستند. او از هواداران سرسخت قوام‌السلطنه بود. در حزب «دموکرات ایران» به عضویت کمیته‌ی مرکزی درآمد و به عنوان مسئول تشکیلات شهرستان گیلان برگزیده شد. اداره‌ی روزنامه «دموکرات» (ارگان حزب) نیز بر عهده‌ی او قرار گرفت. در دولت کوتاه قوام السلطنه در سال ۱۳۳۰ به معاونت نخست وزیر منصوب شد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت، در آغاز با دکتر مصدق همکاری کرد و نامبرده را از خانه‌اش به مجلس برد، لیکن در پی اعدام انقلابی رزم آرا به دست شهید طهماسبی - به

یکی از شگردها و تاکتیک‌های دیرینه و شناخته شده‌ی صهیونیست‌ها این است که عناصری را از کشورهای جهان - به ویژه خاورمیانه - زیر دید کارآزموده‌ترین جاسوسان خود سستشوی مغزی می‌دهند و به شکل مهره‌ای بی‌اراده، میان تھی و بیگانه از هر گونه خوی و

گمان اینکه مصدق در این نقشه، نقش داشته است - از او روی گردان شد. ارسنجانى در سال ۱۳۲۷ «سازمان جوانان حزب دموکرات» را بنیاد نهاد، لیکن در پی ترور نافرجام شاه در ۱۵ اسفند آن سال که همه‌ی احزاب را به انحلال کشید، سازمان یاد شده، نیز از هم پاشید. نامبرده در سال ۱۳۲۷ در روزنامه‌ی خود به نام «داریا» از رژیم نوپای صهیونیستی به عنوان رژیم سوسیالیستی ستایش کرد. انتشار این روزنامه تا سال ۱۳۳۲ ادامه یافت. او در جریان «نهضت ملی صنعت نفت» به گمان اینکه شاه رفتی است در روزنامه‌ی یاد شده گاهی به دربار و مقامات درباری تاخت و به انتقاد از شاه پرداخت. ارسنجانى در سال ۱۳۲۵ با پشتیبانی قوام‌السلطنه و حزب او به عنوان نماینده‌ی مجلس شورای ملی از لاهیجان برگزیده شد و چون سن او قانونی نبود (حداقل سن قانونی برای نمایندگان مجلس شورای ملی ۳۰ سال بود) بنا بر تقاضای او تاریخ تولدش را از ۱۳۰۱ به ۱۲۹۱ خورشیدی تغییر دادند، لیکن اعتبارنامه‌ی او با استناد به نوشته‌های انتقاد آمیز او به مقام سلطنت و به زیر سوال بردن قانون اساسی، رد شد. درباره‌ی قانون اساسی نوشته بود «... قانون اساسی ایران مال زمان‌های گذشته است و برای امروز قابل اجرا نیست...!» ساواک در گزارش خود سبب اصلی رد اعتبارنامه‌ی او را مخالفت «سادچیکف» سفیر کبیر شوروی در ایران دانسته است. (پرونده‌ی دکتر حسن ارسنجانى - جلد یک - برگ شماره ۷۷ - ۷۶). در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ آنگاه که امینی در کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزیر دارایی بود، ارسنجانى نقش مشاور را برای او بازی می‌کرد و مقاله‌هایی در برخی از روزنامه‌ها در پشتیبانی از کنسرسیوم منتشر کرد. نیز مینوت نطق‌ها و گفتارهای سیاسی و رادیویی دکتر امینی از طرف او تهیه می‌شد. ارسنجانى از دوران وزارت دارایی امینی از ارتباط خود با او بهره گرفت و شماری از ۵۳ نفری را که در دوران حکومت مصدق از وزارت دارایی و اداره‌ی کل مالیات کنار گذاشته شده بودند، به کار باز گردانید.

ارتباط امینی - ارسنجانى به پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر می‌گردد. در آن روزگاری که ارسنجانى در «حزب دموکرات قوام» فعالیت می‌کرد با امینی پیوندی استوار داشت. حتی گفته شد، روزنامه‌ی «داریا» با سرمایه‌ی امینی و پشتیبانی او انتشار یافت.

ارسنجانى در سال ۱۳۳۷، با اشاره‌ی امریکا برای رسیدن امینی به نخست وزیری به فعالیت‌هایی دست زد و این فعالیت‌ها تا اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ که امینی به مقام نخست وزیری رسید ادامه یافت. درباره‌ی وابستگی ارسنجانى به بیگانگان دیدگاه متفاوتی وجود دارد، شماری او را انگلیسی و برخی دیگر او را امریکایی می‌پنداشتند، لیکن واقعیت این است که دکتر حسن ارسنجانى دنباله‌رو ابرقدرتی بود که بر ایران چیره باشد و عزل و نصب دولت در ایران بنا بر خواست و سیاست آن قدرت مسلط، صورت پذیرد. از این رو، صاحب نظران، سیاستمداران و حتی هم پیاله‌های نام برده او را «حسن هفت رنگ» می‌خواندند. ساواک نیز در گزارشی دید خود را درباره‌ی او چنین آورده است:

«... حسن ارسنجانى حتی برای یک ثانیه قابل اعتماد نیست. بر حسب منافی که دارد، رنگ، دوست، ایده و افکار سیاسی عوض می‌کند. به علت جاه طلبی برای رسیدن به مقام، هر کاری که بتواند می‌کند...» (پرونده‌ی حسن ارسنجانى، جلد یک، برگ شماره ۴۳)

خصلت انسانی در می‌آورند و به خدمت می‌گیرند. آنگاه در راه رسیدن این مهرها به پست‌های کلیدی در کشورهایشان تلاش می‌کنند و با نشانیدن آنان بر اریکه‌ی قدرت نقشه‌های خائنه و ضد انسانی خود را به دست آنان در آن کشورها به اجرا در می‌آورند.

دکتر حسن ارسنجانی یکی از آن مهره‌هایی بود که صهیونیست‌ها سالیان درازی روی او کار کرده و او را بنا بر سیاست خود پرورانده و برای دستیابی او به پست و مقام در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند. وابستگی و سرسپردگی او به اشغال‌گران فلسطین تا آن پایه بود که برخی از سیاستمداران ایرانی درباره‌ی او گفته بودند که: «... از مقامات ایرانی هیچ کس به اندازه‌ی ارسنجانی در نزد دولت اسرائیل محبوب نیست...»

در پی به قدرت رسیدن دکتر علی امینی - بنا به گزارش ساواک - حسن ارسنجانی نیز از طرف مقامات امریکایی به شاه تحمیل شد و او را ناگزیر کرد که نامبرده را در کابینه‌ی امینی در سمت وزیر کشاورزی بپذیرد. ساواک از زبان یکی از نزدیکان دکتر امینی گزارش کرده است که «... دکتر حسن ارسنجانی هم بر خلاف آنچه که اشتهار دارد، صد در صد از طرف مقامات امریکایی به شاهنشاه تحمیل شده است...»

نامبرده پس از رسیدن به سمت وزارت کشاورزی، نه تنها تلاش کرد که همکاری میان ایران و اشغال‌گران فلسطین گسترش پیدا کند، بلکه کوشید زمینه را برای به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی از طرف دولت ایران و تبادل سفیر میان دو کشور فراهم کند. روزنامه‌ی «معارف» چاپ فلسطین اشغالی به عنوان حق شناسی از این نقشه‌ی ارسنجانی نوشت:

... با وجود روابط حساسی که میان ایران و کشورهای عربی وجود دارد و با وجود فشاری که بر شاه وارد می‌شود، دکتر ارسنجانی آشکارا ارزشی را که برای مأموریت کارشناسان اسرائیلی قایل است، اعلام کرد... و در اثر نفوذ ارسنجانی، مطبوعات ایران هم شروع به ذکر کمک اسرائیل کردند!...

دکتر ارسنجانی با دنبال کردن سیاست نزدیکی به اشغال‌گران فلسطین، بزرگ‌ترین نقش را در باز کردن پای صهیونیست‌ها به ایران بازی کرد. رفت و آمد، داد و ستد و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی را سرعت و شتاب بیشتری بخشید. او پس از آنکه به وزارت کشاورزی منصوب شد، بی‌درنگ با کارشناسان صهیونیستی درباره‌ی چگونگی «تقسیم اراضی» در ایران به رایزنی نشست. شماری از کارشناسان صهیونیستی در

امور کشاورزی و اصلاحات ارضی را به ایران فراخواند تا درباره‌ی چگونگی «اصلاحات ارضی» و تقسیم زمین‌ها به مطالعه و بررسی بپردازند و طرحی بدهند. نیز شماری از ایرانیان را برای آشنایی با روش و شیوه‌ی «اصلاحات ارضی» به فلسطین اشغالی روانه کرد. کارشناسان صهیونیستی در امور «اصلاحات ارضی» و کشاورزی به سرپرستی «آریه آلی او» در ۱ مرداد ۱۳۴۰ بنا به دعوت رسمی دکتر حسن ارسنجان‌ی به ایران آمدند و سالیان درازی در ایران ماندگار شدند. هم زمان با ورود آنها به ایران شماری از ایرانیان که در رشته‌ی کشاورزی و اصلاحات ارضی دوره می‌دیدند؛ در دسته‌های مختلف به فلسطین اشغالی رفتند. برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی پس از گذشت برهه‌ای از پیاده شدن «اصلاحات ارضی» در ایران، از گوشه‌هایی از این ارتباط پنهانی رژیم شاه با اشغال‌گران فلسطین و نقش آنان در «اصلاحات ارضی» شاه این‌گونه پرده برداشتند:

... تسریع در اجرای اصلاحات ارضی موجب تحکیم همکاری ایران و اسرائیل در زمینه‌های مختلف خواهد شد... اینک در اسرائیل مقدمات پذیرایی از چهارمین دسته‌ی متخصصین ایرانی که در موضوع اصلاحات ارضی و توسعه‌ی کشاورزی تحصیل می‌کنند فراهم می‌شود. پس از پایان یک دوره‌ی نظری در مدرسه‌ی رویین آتان در «کفار هتل» و مزرعه‌ی «اشبول» واقع در «نگب» که ساکنین ایرانی دارد، به تکمیل معلومات خود ادامه خواهند داد. معاون مدیر اصلاحات ارضی ایران، مهندس جلالی نیز یک دوره‌ی تکمیلی مخصوص در اسرائیل گذرانده و اکنون بر دسته‌های کشاورزی که اصلاحات را اجرا می‌کنند، نظارت دارد^۱...

... وزیر امور خارجه بانو گلدامایر در بازگشت از آفریقای شرقی وارد تهران شد و با مقامات ایرانی دیدار و گفتگو کرد... وزیر امور خارجه در دیدار کوتاه و غیر رسمی خود از ایران از سازمان دامپزشکی نزدیک تهران بازدید کرد. نیز با اعضای نمایندگی اسرائیل در تهران و کارشناسان اسرائیلی که در تأسیسات توسعه‌ی ایران فعالیت می‌کنند، از جمله با هیئت اسرائیلی که به ریاست «آریه آلی او» سرگرم تجدید بنای منطقه‌ی قزوین و اجرای اصلاحات ارضی در ایران هستند، دیدار و گفتگو به عمل آورد^۲...

... عملیات عمرانی که توسط اسرائیل در ایران انجام می‌گیرد ظرف سال آینده (۶۴) -

۱. روزنامه معاریو، چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۲/۱/۲۵.

۲. پیشین، ۱۹۶۲/۱۱/۱۸.

۱۹۶۳) به مقیاس زیادی توسعه خواهد یافت. از ابتدای سال ۱۹۶۱ تا آخر ماه گذشته، اسرائیل یک رشته عملیات عمرانی و توسعه‌ی منابع آب به مبلغ ۱۰۷ میلیون دلار انجام داده است و در سال آینده قرار است این عملیات به سه میلیون دلار بالغ شود... علاوه بر توسعه‌ی منابع آب، اسرائیل کمک فنی در مورد توسعه‌ی کشاورزی نیز اعطا خواهد کرد... همچنین مشورت فنی در مورد اجرای قانون اصلاحات ارضی در اختیار وزارت کشاورزی ایران می‌گذارد^۱...

دکتر ارسنجانی نیز در مصاحبه با یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی، از روی نقش صهیونیست‌ها در «اصلاحات ارضی» شاه پرده برداشت و آشکارا اعلام کرد که اسرائیل در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی نمونه‌ی خوبی برای ایران است! بخش‌هایی از آن مصاحبه‌ی او چنین است:

... در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی در کشور ما، اسرائیل نمونه‌ی خوبی محسوب می‌شود. ما با علاقه‌مندی و تحسین به موفقیت‌های شما در این زمینه و زمینه‌های دیگر می‌نگریم... وزیر کشاورزی ایران از کیفیت کار کارشناسان اسرائیلی در ایران ستایش کرد و افزود:

... پیشرفت اسرائیل در اجرای برنامه‌هایش بسیار سریع است و من می‌خواهم در ایران هم به همان وضع برسیم. کشاورزان ایرانی در شرف ایجاد تشکیلات «کنوپراتیوی» و تعاونی طبق نمونه‌ی اسرائیل هستند که یک تحول انقلابی در ایران محسوب می‌شود. نمونه‌های اسرائیلی با چربی تغیراتی در ایران قابل اجراست. ... در اسرائیل قریب ۶۰ جوان ایرانی سرگرم فراگرفتن اصول و آشنایی به مسائل تعاونی و «کنوپراتیو» هستند که آن را در اجرای اصلاحات ارضی ایران مورد استفاده قرار می‌دهند.

... وزیر کشاورزی در پاسخ سؤالم درباره‌ی فعالیت‌های گسترده‌ی متخصصان اسرائیلی در ایران اظهار داشت: کارشناسان اسرائیلی در ایران فعالیت‌های درخور ستایشی دارند و طرح موفقیت‌آمیز آنها، مالکان و زمین‌داران را نیز بر آن داشته است که از کمک و نظر آنها استفاده کنند^۲...

منظور دکتر ارسنجانی از «طرح موفقیت‌آمیز» صهیونیست‌ها که «مالکان و زمین‌داران» ایران را خرسند و خشنود ساخته و «بر آن داشته که از کمک و نظر آنها استفاده کنند» این است که

۱. روزنامه «هارآرتص»، چاپ تل‌آویو، ۱۸/۱۱/۱۹۶۲.

۲. معاریو، ۱۰/۹/۱۹۶۲.

کارشناسان صهیونیستی برنامه‌های اصلاحات ارضی را به گونه‌ای طرح و پیاده کردند که از طرفی به مالکان و زمین‌داران بزرگ آسیبی نرسید، بلکه در مواردی سود سرشاری نیز برای آنان به همراه آورد. از طرف دیگر به توده‌های دهقان و کشاورز نیز این‌گونه وانمود کرد که رژیم شاه آنها را از زندگی سیاه و نکبت‌بار ارباب - رعیتی رهانید و صاحب آب و زمین کرد. با این وجود ایران را در بعد کشاورزی - بنابر سیاست امریکا و صهیونیست‌ها - به ورشکستگی کشانید به گونه‌ای که نه تنها در آن روز کشاورزی ایران از میان رفت بلکه تا آینده‌ای دور، ایران از نظر کشاورزی نتوانست خود را بازیابد و روی پای خود بایستد و بنابر گزارش محرمانه «هیئت بازرسان شاهنشاهی»: «... قبل از این تقسیم (ارضی) محصول زابل که دولت ضبط می‌کرد، حد وسط سالی چهل هزار خروار بود، بعد از تقسیم، از سالی ۱۰ - ۷ خروار تجاوز نکرد^۱...

دکتر ارسنجانی در دوران وزارت خویش، سیاست ارتباط تنگاتنگ با صهیونیست‌ها را با شتاب و شدت دنبال کرد و در برقراری داد و ستد سیاسی و اقتصادی و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی، نقش بسزایی داشت. از وزیر کشاورزی آن روز فلسطین اشغالی (موشه دایان) برای دیدار از ایران رسماً دعوت کرد. موشه دایان از ۲۷ شهریور تا پنجم مهرماه ۱۳۴۱ از ایران دیدن کرد. او در این سفر با شاه، نخست وزیر و دیگر مقامات بلندپایه‌ی ایران دیدار و گفتگو کرد و قراردادهایی در زمینه‌ی مسایل اقتصادی، کشاورزی و عمرانی با دولت ایران به امضا رسانید. نیز برای پیاده کردن دکترین کندی (رییس جمهور آن روز امریکا) در ایران و پیشبرد سیاست اسلام‌زدایی شاه و ساختن کشوری لائیک و بیگانه از مذهب، طرح‌ها و نقشه‌هایی به شاه داد و می‌توان گفت که این سفر نامبرده به ایران در واداشتن رژیم شاه به رویارویی آشکار با اسلام و عالمان دینی و دست زدن به دگرگونی سیاسی و استعماری زیر پوشش «انقلاب سفید» و پدید آوردن زمینه برای برقراری روابط دیپلماسی میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی و بازگذاشتن دست صهیونیست‌ها در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، در ایران نقشی جهشی داشت.

در پی سفر موشه دایان به ایران، دولت علم به «تصویب نامه‌های» غیر قانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی دست زد و شرط اسلام را از انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده برداشت و به جای سوگند به قرآن در مراسم «تحلیف»، «سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم» گذاشت.

۱. سازمان برنامه و بودجه، سمینار بررسی مسایل کشاورزی، ۱۳۴۸/۱/۳.

در بهمن ماه ۱۳۴۱ شاه رسماً به صحنه آمد و برای پیاده کردن طرح امریکا، زیر پوشش «انقلاب سفید» به فراندوم دست زد و به سرکوب حوزه‌های علمی و عالمان دینی پرداخت. دیدار موشه دایان از ایران، از طرف مقامات ایرانی به کلی پنهان نگه داشته شد و رسانه‌های گروهی ایران در این باره گزارشی ندادند، لیکن روزنامه‌های رژیم صهیونیستی دیدار نامبرده از ایران را این‌گونه فاش کردند:

... وزیر کشاورزی اسرائیل، آقای موشه دایان برای یک بازدید ده روزه از ایران وارد این کشور شد. این نخستین بار است که نماینده‌ی رسمی دولت اسرائیل به موجب دعوت رسمی دولت ایران از آن کشور دیدن می‌کند... از تهران خبر می‌رسد که آقای دایان میهمان وزیر کشاورزی خواهد بود^۱...

... موشه دایان، وزیر کشاورزی اسرائیل قرار است با شاه ایران در کاخ سلطنتی ملاقات کند. قرار این ملاقات چند روز پیش از خروج آقای دایان از اسرائیل گذارده شده بود. محافل سیاسی اهمیت زیادی برای این ملاقات قایلند زیرا این نخستین ملاقات بین شاه و یک شخصیت عالی مقام اسرائیلی است که رسماً از ایران دیدن می‌کند. این محافل خاطر نشان می‌سازند که بعید نیست در این مذاکرات مسأله‌ی روابط دیپلماسی بین ایران و اسرائیل که مدت مدیدی است موضوع مذاکرات بین دو کشور است، مورد بحث قرار گیرد^۲...

بیش از چند ماهی از دیدار موشه دایان از ایران نگذشته بود که دکتر ارسنجانی برای گفتگو و داد و ستد بیشتر با صهیونیست‌ها وارد فلسطین اشغالی شد. در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۱ که تنها یک ماهی از برگزاری فراندوم شاه می‌گذشت، نامبرده به فلسطین اشغالی سفر کرد. در فرودگاه تل‌آویو ژنرال موشه دایان، عزرادانین، مشاور وزیر امور خارجه، کیدرون، رییس اداره‌ی خاورمیانه‌ی وزارت امور خارجه و چند تن دیگر از مسئولان وزارت کشاورزی و وزارت امور خارجه از او استقبال کردند. چون ساعت ۸ بعد از ظهر آن روز مراسم جشنی به مناسبت پایان سمینار چهارمین دسته از کارآموزان وزارت کشاورزی ایران در «کفار روپین» برپا بود، ارسنجانی از فرودگاه یک راست به آن مراسم رفت.

در مراسم یاد شده «فرانکین» مدیر مسئول سمینارها و عزرادانین از طرف گلدامیر وزیر امور خارجه‌ی صهیونیستی، به او خیر مقدم گفتند. مهندس مهاجر، سرپرست چهارمین دسته‌ی

کارآموزان، ضمن ستایش از میهمان نوازی «دولت و ملت اسرائیل»! درباره‌ی آزمون کارآموزان ایرانی گزارشی داد. آنگاه موشه دایان ضمن نطقی از دکتر ارسنجانی ستایش کرد و او را از «مرد عمل» خواند و موفقیت «تقسیم اراضی» در ایران را از «همت والای» او دانست و درباره‌ی او گفت:

... آقای دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی ایران یکی از چهره‌های بزرگ عصر ما هستند...!

دکتر ارسنجانی نیز در نطق خود از ژنرال موشه دایان و رژیم صهیونیستی فراوان سخن گفت و موفقیت ایران را در اجرای «اصلاحات ارضی» و دیگر «طرح‌های انقلابی»! در سایه‌ی طرح‌ها، نقشه‌ها و همکاری همه جانبه‌ی صهیونیست‌ها دانست.

دکتر ارسنجانی پس از دیدار و گفتگو با مقامات بلندپایه‌ی صهیونیستی مانند وزرای خارجه، دارایی و بازرگانی و بستن چندین قرارداد کشاورزی و اقتصادی، در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۴ به تهران بازگشت. این نخستین سفر ارسنجانی به فلسطین اشغالی نبود، بلکه نامبرده سالیان درازی پیش از انتصاب به وزارت کشاورزی، بارها به سرزمین اشغال شده‌ی فلسطین سفر کرده و با مقامات صهیونیستی دیدار، گفتگو و رایزنی کرده بود. از مکتب و ایدئولوژی صهیونیستی درس‌ها آموخته و از نیرنگ بازی‌ها و پشت هم اندازی‌های آنان تأثیر پذیرفته بود. صهیونیست‌ها نیز روی او سرمایه‌گذاری گسترده کرده و او را شستشوی مغزی داده بودند و برای به دست گرفتن پست‌های کلیدی در ایران، او را آماده کرده بودند و به او امید فراوانی داشتند و بر آن بودند که بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های خائنه‌ی خود بر ضد استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را به دست او پیاده کنند، چنانکه با همکاری او کشاورزی ایران را - زیر پوشش «اصلاحات ارضی» - به نابودی کشانیدند و سیل کارشناسان جاسوس‌پرور خود را به سوی ایران سرازیر کردند.

شاه احساس کرد که کنترل امور، گام به گام از دست او بیرون می‌رود و امینی خودسرانه و با صلاحدید امریکایی‌ها برنامه‌هایی را پیاده کرده و برنامه‌هایی را در دست اجرا قرار داده است. مقامات امریکایی که برای پیاده کردن دکترین کندی به ایران می‌آیند، به طور مستقیم با نامبرده به گفتگو و رایزنی می‌نشینند، به او خط می‌دهند، با او زد و بند می‌کنند و در این میان آنکه از دید کاخ سفید هیچ کاره است و گویا اصولاً به شمار نمی‌آید، شخص شاه است. این شرایط شاه را سخت نگران و اندیشناک کرد.

از این رو، بر آن شد که به همه‌ی نقشه‌ها، انگیزه‌ها و خواسته‌های امریکا - بی‌قید و شرط -

تن در دهد، هر چند به منافع مادی او، درباری‌ها و نورچشمی‌ها آسیب برساند. شاه همیشه در راه پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، سر از پا نمی‌شناخت، لیکن در مورد طرح کندی چون می‌دید که ناگزیر است برخی از منافع سرشار نورچشمی‌ها و مالکان بزرگی را که ستون فقرات دربار به شمار می‌آیند، نادیده بگیرد، ناخرسند بود و نیازی به اجرای آن نمی‌دید. لیکن آنگاه که دریافت امریکا در این راه تا آن پایه جدی است که ممکن است او را و هر نیرو و مقام دیگری را که بخواهد در برابر اجرای آن رفرم بایستد، بی‌پروا کنار بزند، تغییر موضع داد و بر آن شد در راه حفظ تاج و تخت خود نه تنها بخش‌هایی از منافع خود و وابستگان به رژیم خویش را نادیده بگیرد. بلکه اگر لازم شد بسیاری از نورچشمی‌ها و درباری‌ها را نیز در این راه قربانی کند. از این رو، شاه برای به دست آوردن شناخت بیشتر از سیاست امریکا و اظهار آمادگی در راه اجرای آن در ایران در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ رهسپار آن کشور شد.

شاه در این سفر مراتب پایبندی خود به اجرای رفرم امریکایی را به مقامات آن کشور اعلام کرد و ادامه‌ی برنامه‌هایی را که مقامات کاخ سفید بر آن بودند به دست امینی پیاده کنند، بر عهده گرفت. در برابر، امریکا نیز موافقت خود را با کنار گذاشتن امینی و کمک اقتصادی و نظامی به شاه اعلام کرد و این زد و بند در اعلامیه‌ی رسمی که میان دو کشور منتشر شد، چنین آمد:

... شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران

ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی امریکا نیز به نوبه‌ی خود اطمینان یافت که شاهنشاه

یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند...^۱

یکی از نویسندگان غربی نیز درباره‌ی نگرانی شاه از امینی و زد و بند او با امریکا برای کنار گذاشتن نامبرده چنین آورده است:

... پس از انتصاب دکتر امینی به مقام نخست وزیری، شاه که از روابط نزدیک او با

امریکایی‌ها بیمناک بود، خود در صدد برقراری روابط نزدیک‌تری با رییس جدید امریکا

برآمد و در سفری به واشنگتن آمادگی خود را برای انجام اصلاحات مورد نظر

امریکایی‌ها اعلام داشت... در آغاز دومین سال زمامداری دکتر امینی، شاه مقدمات

برکناری وی را فراهم ساخته بود و سرانجام در ژوئیه‌ی سال ۱۹۶۲ او را از صحنه

خارج کرد... شاه هنگام برکناری امینی طرح‌های خود را برای «رفرم از بالا» که

اصلاحات ارضی هم بخشی از آن بود، آماده کرده بود. این طرح‌ها که بعدا با سر و

صدای زیادی اعلام گردید، به «انقلاب سفید» معروف شد. «انقلاب سفید» شاه که در اصل برای جلب حمایت و خوشایندی امریکا طرح و تنظیم شده بود و به نظر امریکایی‌ها می‌توانست منشأ یک تحول عمیق و اساسی در جامعه‌ی ایران باشد، در واقع نطفه‌ی انقلاب خونینی را که به سقوط شاه انجامید در بطن خود داشت^۱...

رژیم شاه در پی انجام رفراندوم قلبی و به پایان بردن نخستین مرحله‌ی «اصلاحات ارضی» نمایشی به دست دکتر ارسنجان، نامبرده را در اردیبهشت ۱۳۴۲ از کار برکنار کرد و به فعالیت‌های سیاسی او برای همیشه پایان بخشید.

شاه همان‌گونه که از دکتر علی امینی بیمناک بود و با زد و بند با امریکا توانست او را کنار بگذارد، طبیعی بود که باند او را نیز به همراه او، یکی پس از دیگری از صحنه بیرون براند و دست آنها را از پست و مقام کوتاه کند، لیکن، جایگاه دکتر ارسنجان به عنوان طراح «اصلاحات ارضی» در نزد مقامات امریکایی و صهیونیستی تا آن پایه استوار و ریشه‌دار بود که شاه ناگزیر شد برای اینکه به امریکایی‌ها بیاوراند که در اجرای رفرم ارضی پابرجا و جدی می‌باشد، نامبرده را پس از کنار گذاشتن امینی از صحنه، برای مدت دیگری در پست وزارت کشاورزی باقی بگذارد و آنگاه که کار اصلاحات ارضی - طبق دلخواه شاه - تا پایه‌ای پیشرفت کرد و رژیم شاه توانست ژست ضد فئودالیسم به خود بگیرد و ادعا کند که دهقانان را صاحب زمین کرده و به نظام فئودالیت‌ه پایان بخشیده است، نامبرده را از کار برکنار کرد. انگیزه‌ی دیگر شاه در کنار گذاشتن او، نگرانی از پایگاهی بود که نامبرده در میان شماری از کشاورزان ساده دل - به عنوان تنها غمخوار دهقانان - ممکن بود به دست آورد و شاه بر آن بود که این موقعیت را برای خود کسب کند!

◆ اصلاحات نیم‌بند و نمایشی

نکته‌ای که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد این است که آیا «اصلاحات ارضی» شاه با این طراحان و مجریان تا چه پایه‌ای می‌توانست ریشه‌ای، واقعی، خلقی و جدی باشد؟ صهیونیست‌های سرمایه‌دار با آن آزمندی جهودمابانه، چگونه می‌توانستند به سود دهقانان و بر ضد مالکان و زمین‌داران بزرگ طرح بدهند و کار بکنند؟ دکتر ارسنجان که پادوی نقشه‌ها و توطئه‌های صهیونیست‌ها بود، تا چه پایه‌ای می‌خواست و می‌توانست به سود دهقانان و

روستاییان گام بردارد؟

برای دریافت پاسخ این پرسش‌ها، شایسته است که به جای بازگو کردن دیدگاه شخصی نگارنده در این مورد، نمونه‌هایی از آورده‌ها، نوشته‌ها و دیدگاه‌های دیگران درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» بازگو شود و نظریات کارشناسان درون مرزی و برون مرزی ارائه گردد. به عنوان نمونه، آورده‌های برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی را که کارشناسان آن رژیم طراح و مجری رفرم ارضی شاه بودند، بازگو می‌شود تا این واقعیت به دست آید که حتی دست‌اندرکاران آن طرح نیز به پوچی و بیهودگی آن اذعان داشته‌اند و درباره‌ی آن چنین اعتراف کرده‌اند:

... نمی‌توان گفت اصلاحات ارضی ایران، اصلاحات دامن‌دار و وسیعی است... اصلاحات ارضی تا کنون شامل ۱۵ تا ۲۰ درصد از پنجاه هزار دهکده‌ی ایران است. بر طبق اصلاحات مزبور، مالکیت ارضی صاحبان اراضی به ۵۰۰۰ دونام (هر دو نام ۱۰۰۰ متر مربع) محدود گردیده است. لیکن صاحبان اراضی از این امر ضرر نمی‌بینند زیرا زمین‌های تقسیمی به قیمت کامل به کشاورزان فروخته می‌شود... چه علتی باعث شد که شاه اصلاحات مزبور را انجام دهد؟ با در نظر گرفتن اینکه خود وی نماینده‌ی مالکان و سرمایه‌داران بزرگ است... شاه اصلاحات مزبور را اعلام کرده است، تا از یک انقلاب عمومی پیشگیری کند... شاه و دولت می‌داند که با عدم رضایت کشاورزان و کارگران... نمی‌توان وضع موجود را حفظ کرد... بنابراین نمی‌توان گفت این اصلاحات ارضی، حقیقتاً اصلاحاتی مترقیانه است^۱...

... کشاورزانی که اینک مستقل شده‌اند، عقب افتاده‌ترین طبقه‌ی کشور را تشکیل می‌دهند. کشاورزان بی‌سوادی که زمین را با وسایل و طرق ابتدایی زراعت می‌کردند... به همین علت مناطق وسیع حاصلخیز به تدریج به صحرا و بیابان تبدیل شد... اجرا کنندگان اصلاحات عقیده دارند بهترین راه تربیت کشاورز برای مسئولیت جدید، طریقه‌ی تعاونی است^۲...

روزنامه‌ی لوموند نیز در سرمقاله‌ای درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» نوشت:

دکتر امینی از اشراف آقامنش و یک محافظه‌کار روشن‌بین بود. یک سال قبل از روی کار آمدن به یک روزنامه‌نگار فرانسوی اظهار داشت «نبایستی» گذاشت خشم ملت دامن

۱. روزنامه «گل‌ها عام» چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۳/۶/۹.

۲. روزنامه «ایدیوت اخرونوت» چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۴/۱/۲.

پیدا کند، زیرا در این صورت همه‌ی ما را - شاه و امینی‌ها را - به آتش خواهد کشید....

سی و هفت خانواده، مالک بیست هزار دهکده!

آنچه بیش از هر چیز شرم آور است، طرز توزیع زمین و مالکیت ارضی است. ۶۰ درصد از زارعین حتی مالک یک وجب زمین نیز نبودند. ۳۳ درصد، هر یک کمتر از ۳ هکتار داشتند و فقط یک درصد مالک بیش از بیست هکتار بودند - مع‌هذا در ایران واحد سنجش مساحت املاک کشاورزی هکتار نیست، بلکه دهکده است از ۵۸۰۰۰ ده - در ایران ۳۳۰۰۰ آن به تعداد معدودی از فئودال‌ها تعلق دارد ۲۰۰۰۰ دهکده به سی و هفت خانواده‌ی بزرگ تعلق دارد - مساحت بعضی از این املاک که شامل ۶۰۰ - ۷۰۰ یا ۸۰۰ ده می‌باشد، برابر مساحت کشور سوئیس می‌باشد - املاک شاه را به ۲۰۰۰ دهکده که مساحت آنها یک میلیون و پانصد هزار هکتار می‌باشد (یعنی برابر با ۲۵ درصد کل اراضی تحت کشت در سال) تخمین زده‌اند.

مسئله‌ی ناعادلانه‌تری که به چشم می‌خورد، تقسیم محصول بین رعیت و مالک به قیاس یک پنجم می‌باشد، این طریقه‌ی تقسیم مکتبی به عوامل پنج‌گانه: زمین و آب و بذر و حیوان - که در مزرعه کار می‌کند - و کار زارع می‌باشد که به هر یک از آنها یک سهم تعلق می‌گیرد و چون اکثر کشاورزان به جز عامل کار واحد عامل دیگری نیستند، در نتیجه تنها یک پنجم از مجموع محصول، بهره‌ی ایشان می‌گردد و چهار پنجم مازاد آن متعلق به مالک است که حتی در ملک خود حضور نداشته است. نکته‌ی رقت‌بار این است که گاه این کشاورزان محروم برای استفاده از عامل دیگر، یکی از اعضای فامیل خود را به جای خر یا گاو به کار می‌برند (چون پول خرید این حیوانات را ندارند). وظایفی را که حیوان در اراضی مزروعی انجام می‌دهد بر عهده‌ی او می‌گذارند....

مبادرت به اصلاح ارضی با نبودن سیستم ثبتی که مانع تقسیم متساوی املاک است، طبق اظهار مقامات رسمی، کارهای مساحتی و تعیین مساحت املاک مستلزم ۳۰ سال کوشش و مخارج معادل ۵۰۰ میلیون فرانک (۱۲۵ میلیون دلار) می‌باشد. به منظور حل این مشکل میزان مالکیت را به یک دهکده محدود کردند و از فئودال‌ها دعوت شد اراضی اضافی خود را به کشاورزان واگذار بنمایند. این تصمیم بدون شک غیر عادلانه بود زیرا وضع موجود را با کلیه‌ی تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های آن دائمی می‌کرد. ولی در عین حال راه را برای مالک شدن بعضی از دهقانان بی‌چیز باز می‌کرد. انتقال اسناد مالکیت به دست دولت انجام می‌گیرد، به این ترتیب که دولت املاک را از مالکین می‌خرد و بهای آن

را با اوراق قرضه‌ی دولتی قابل استهلاك در ۱۰ سال می‌پردازد و آن را کمی گران‌تر با اقساط ۱۵ ساله به زارعین می‌فروشد... دولت موفق به ایجاد شرکت‌های تعاونی به تعداد کافی نگردید برای اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی در حدود اقلا ۱۰۰۰۰ شرکت تعاونی لازم است و حال اینکه کمی بیش از ۲۰۰۰ شرکت تأسیس شده که معدودی از آنها وظایف خود را چنانچه باید انجام نمی‌دهند... به علاوه مالکینی جدید که از این پس باید بهای زمین را بپردازند و مخارج بهره‌برداری از آن را متحمل شوند، در اغلب موارد قادر به پرداخت حق عضویت شرکت‌های تعاونی نیستند. زارعینی که قادر به پرداخت حق عضویت هستند، به طور کلی بعد از مدتی به زارعینی که وضع بهتری دارند، مقروض می‌شوند...

اصلاحات ارضی کامل نیست

نه تنها مالکین بزرگ، بزرگ‌ترین دهکده‌ی خود را برای خود نگه داشته‌اند، بلکه از سایر دهکده‌ها نیز تعدادی را بین فرزندان و کسان خود تقسیم کرده‌اند. در نتیجه، فقط کمی بیش از ۸۰۰۰ دهکده از مجموع ۳۳۰۰۰ دهکده‌ای که به مالکین بزرگ تعلق داشت برای تقسیم بین دهقانان در نظر گرفته شد... در ماه فوریه ۱۹۶۲ دولت قانون جدیدی برای تکمیل قانون اصلاحات ارضی تصویب کرد. به موجب قانون جدید، مالکین دهکده مجبور می‌شوند از زمین‌های خود فقط ۳۰ تا ۲۰۰ هکتار را بر حسب حاصل‌خیزی نگه‌دارند و مازاد آن را می‌بایستی یا از طریق اجاره‌ی طویل‌المدت و یا از طریق فروش به زارعین منتقل نمایند. مقررات جدید این دفعه نیز راه‌های فرار متعددی را برای مالکین بزرگ باقی گذاشته است و تازه این مقررات قبل از گذشتن یک سال، به مرحله‌ی اجرا گذاشته نخواهد شد...^۱

یکی از کارمندان و دست‌اندرکاران «سازمان اصلاحات ارضی» به نام سعید رضوی^۲ در کتاب خود که با انگیزه‌ی ستایش از رژیم شاه و «انقلاب سفید» به رشته‌ی نگارش کشیده

۱. «لوموند» چاپ پاریس، ۱۹ فوریه ۱۹۶۴.

۲. نامبرده لیسانس کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج و فوق لیسانس در رشته‌ی جنگل از دانشگاه تهران است. سمت‌های او در رژیم شاه از این قرار بوده است:

رئیس جنگلبانی استان گیلان، گرگان، شهنسوار، نوشهر و استان آذربایجان، رئیس اداره‌ی کل بررسی‌های مراتع، رئیس اداره‌ی کل اصلاحات ارضی و تعاون روستایی استان تهران، مدیر کل خدمات عمومی روستایی وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی و...

است، چنین اعتراف می‌کند:

... با آنچه که در فصل قبل گذشت، ملاحظه کردید که قانون اصلاحی مصوب ۱۳۴۰/۱۰/۱۹ که به نام مرحله‌ی اول قانون اصلاحات ارضی نامیده می‌شود، فقط تعداد محدودی از زارعان مملکت را که در اراضی عمده‌ی مالکان به زراعت اشتغال داشتند، شامل می‌گردید که تعداد آنها از آنچه قبلاً ذکر شد بیشتر نمی‌شد... ولی متأسفانه اکثریت زارعین مملکت که بیش از ۶۱ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند، نه تنها سهمی از این انقلاب نصیبشان نگردید بلکه با کمال تأسف ملاحظه می‌نمودند که زارعین مجاور آنها در آتیه‌ای که خیلی دور نیست، مالک می‌شوند (!؟) ولی آنها به همین حال و به صورت رعیت و فرمانبردار ارباب باقی مانده‌اند!...

با نگاهی به چگونگی تقسیم اراضی و «قانون اصلاحات ارضی» و اعتراف دست اندرکاران رفرم ارضی که در بالا آمد، به درستی روشن شد که رژیم شاه تا سال ۱۳۴۳ که اوج برنامه‌ی «اصلاحات ارضی» بوده است، به رژیم ارباب - رعیتی پایان ن داده و دست ارباب و مالک را از سر کشاورز و دهقان کوتاه نکرده است و هنوز مالکان بر سرنوشت بیشتر روستاییان چیره بوده‌اند و دسترنج آنان را به تاراج می‌برده‌اند. اکنون ببینیم که با اجرای مرحله‌ی دوم «اصلاحات ارضی» چه دگرگونی در زندگی دهقانان پدید آوردند. قانون مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی که در تاریخ ۱۳۴۳/۵/۱۳ به تصویب کمیسیون خاص مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید و در اسفند ماه آن سال به اجرا در آمد، در دهاتی که مشمول قانون مرحله‌ی اول نشده بود، مالکان را وادار می‌کرد که یکی از سه پیشنهاد زیر را بپذیرند و برگزینند:

۱. ملک خود را مطابق عرف محل به زارع همان ده به مدت سی سال اجاره‌ی نقدی بدهند.
۲. ملک زراعی خود را با تراضی به زارعین همان ده بفروشند.
۳. اراضی آبی و دیم ملک خود را به نسبت بهره‌ی مالکانه‌ی مرسوم در محل، بین خود و زارعین تقسیم نمایند.

همچنین طبق ماده‌ی ۱۷ آئین‌نامه‌ی اصلاحات ارضی مصوب کمیسیون خاص مشترک مجلسین، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین می‌توان بهره‌برداری هر ده را به صورت یک واحد سهامی زراعی که توسط هیئتی مرکب از سه نفر (یک نفر از طرف زارعین، یک نفر از طرف مالک یا مالکین و نفر سوم با توافق طرفین انتخاب

می‌شود و در غیر این صورت نفر سوم از طرف وزارت کشاورزی تعیین می‌شود) تشکیل می‌گردد، اداره نمود^۱...

در مرحله‌ی نخست «تقسیم اراضی» که گذشت، دست کم به شکل نمایشی بخشی از زمین‌های بایر و غیر مزروعی را از مالک می‌گرفتند و در دسترس دهقان قرار می‌دادند و در واقع از مالک می‌خریدند و با اقساط ۱۰ یا ۱۵ ساله به دهقان می‌فروختند و نام آن را «تقسیم اراضی»! می‌گذاشتند. لیکن در مرحله دوم - چنانکه می‌بینید - اصولاً سخن از «تقسیم» نیست و آئین‌نامه‌ی مصوب مجلسین بر پایه‌ی «تقسیم اراضی» ردیف نشده و زمین‌های در دست مالکان - حتی به شکل نمایشی - در دسترس کشاورزان قرار نگرفته است، بلکه به مالکان در راه چگونگی بهره‌گیری از دهقانان و روستاییان یک سلسله اختیاراتی داده شده است و به اصطلاح معروف «ریش و قیچی در دست مالک است» تا به هر شکل که با منافع غیر قانونی او سازگار است، با دهقانان وارد معامله شود و جیب آنان را خالی کند و در این میان کشاورزان هیچ گونه اختیاراتی ندارند؛ بلکه ناگزیرند آنچه را که ارباب اراده می‌کند، بپذیرند. آورده‌های خود دست اندرکاران فرم ارضی شاه واقعیت‌ها را بهتر روشن می‌کند:

... برای هر یک از شقوق سه گانه‌ی فوق، آیین‌نامه ضوابطی به شرح زیر تعیین نموده بود:

اول اجاره: به موجب ماده‌ی یک آئین‌نامه، در صورتی که مالک می‌خواست ملک خود را به اجاره واگذار نماید، مخیر بود اسناد اجاره را با فرد فرد زارعین داخل نسق و یا با هر یک از آنها به ضمانت شخص دیگری تنظیم و اجرا نماید. به موجب ماده‌ی دو، مال الاجاره به صورت نقدی تعیین می‌گردید و طرفین می‌توانستند با تراضی یکدیگر تمام یا قسمتی از مال‌الاجاره را به جنس تبدیل نمایند که از طرف مستأجر به مالک تحویل گردد. به موجب ماده‌ی پنج آئین‌نامه، در صورتی که هر یک از زارعین در سر رسید مقرر، از پرداخت مال‌الاجاره خودداری می‌نمودند، پس از انقضای سه ماه از تاریخ مذکور به درخواست مالک و با اطلاع اصلاحات ارضی اجاره فسخ و مورد اجاره از ید مستأجر خارج و برای بقیه‌ی مدت اجاره، به دیگری اجاره داده می‌شد...

دوم فروش: به موجب ماده‌ی ده آیین‌نامه، در صورتی که مالک می‌خواست، می‌توانست ملک مزروعی خود را با تراضی به زارعین داخل نسق بفروشد... در صورت چنین توافقی، بانک اعتبارات کشاورزی و روستایی مکلف بود حداقل یک سوم ارزش

ملک را به زارعان خریدار که تقاضا نمایند، وام بدهد. وام مزبور در موقع تنظیم سند معامله‌ی ملک، مستقیماً از طرف بانک به مالک (فروشنده) پرداخت و به حساب بدهی زارع منظور می‌گردد و $\frac{2}{3}$ بقیه بر حسب توافق بین مالک و زارع پرداخت می‌شود. البته ملک مورد فروش تا آخرین پرداخت اقساط، نزد بانک اعتبارات کشاورزی به صورت وثیقه باقی می‌ماند. باز هم به موجب ماده‌ی ۱۳، مالکین می‌توانستند در مقابل قبوض اقساطی دریافت شده از زارعین، سهام کارخانجات موضوع ماده‌ی شش قانون فروش سهام کارخانجات دولتی را دریافت دارند... هنگام تدوین آیین‌نامه‌ی قانونی مورخ ۱۳۴۳/۵/۱۳ باز هم در جهت تأمین منافع مالکین قدم‌های دیگری برداشته شد که از آن جمله است، تشکیل واحد سهامی زراعی و معافیت املاک مکانیزه و اراضی بایر. به موجب ماده‌ی ۱۷ آیین‌نامه، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین هر ده (در اینجا مراد از اکثریت مالکین، اکثریت بر حسب مالکیت است) بهره‌برداری از آن ده به صورت واحد سهامی زراعی و به وسیله‌ی هیئت مدیره‌ای مرکب از نماینده‌ی مالک یا مالکین، نماینده‌ی زارعین و نماینده‌ی مرضی‌الطرفین صورت می‌گرفت... همچنین به موجب مقررات ماده‌ی ۱۹ اراضی مکانیزه تا ۵۰۰ هکتار برای هر مالک از مشمولیت مستثنی بود و اراضی مازاد بر ۵۰۰ هکتار در هر ده در صورتی که با تأسیسات و وسایلی که مالک شخصاً با سرمایه‌ی خود و یا به طریق دیگر ایجاد نموده و مورد بهره‌برداری و زراعت قرار داشت، مشمول مقررات عمران اراضی بایر بود و مادامی که به طریق مزبور مورد استفاده واقع می‌گردید، در ملکیت مالک باقی می‌ماند. ضمناً به موجب ماده‌ی ۴۰، املاک بایر در اختیار مالک گذارده می‌شد تا در ظرف مدت پنج سال نسبت به عمران آن اقدام کند.^۱

به طوری که فوقاً ملاحظه شد به موجب مواد مختلف این آیین‌نامه، مالک مختار بود به هر کیفیت که مصلحت بداند یکی از شقوق مختلف را انتخاب نماید و به هیچ وجه رضایت زارع شرط نبود؛ یعنی اگر مالک مثلاً شق اجاره را انتخاب می‌کرد، زارعین مکلف به تبعیت از خواسته‌ی او بودند و نمی‌شد در آن ده، شق تقسیم یا فروش و غیره را اعمال کرد...

چکیده‌ی جستار

در پایان این جستار، بایسته است به آنچه که در این بخش آمده است به شکل چکیده، کوتاه

و گذرا، گذر شود:

۱. رژیم شاه آنچه را که به نام «اصلاحات ارضی» و رفرم اصلاحی به کار گرفت، کاستی‌ها و نادرستی‌های فراوانی به همراه داشت، به منافع و اندوخته‌های بی‌شمار مالکان و زمین‌داران آسیب نرسانید و «تقسیم ارضی»، فراگیر، همه‌جانبه و ریشه‌ای نبود و حقوق ربوده شده‌ی دهقانان و روستاییان را به همراه نداشت. از ۵۸ هزار ده، تنها هشت هزار ده مشمول اصلاحات ارضی شد و بقیه در دست مالکان بزرگ قرار داشت.^۱

۲. انگیزه‌ی رژیم شاه (و در واقع امریکا) از دست زدن به رفرم از بالا، نه دل سوزی برای دهقانان، کارگران و دیگر طبقات ستمدیده‌ی اجتماع بود و نه بازگرداندن حقوق از دست رفته‌ی آنان، بلکه پیشگیری از انفجار در میان توده‌های پابره‌نه و زیر سلطه بود. آنان بر آن بودند با این شگرد، آزادی‌خواهان را از رخنه در میان دهقانان، کارگران و دیگر توده‌های تهی‌دست باز دارند و از راه افتادن جنگ چریکی روستایی پیشگیری کنند و مالکان و فئودال‌ها را از نابودی برهانند، نیز با از کار انداختن کشاورزی ایران، بازار برای فروش غله به ایران درست کنند.

۳. نه امریکا و نه شاه در اندیشه‌ی ریشه کن کردن فئودالیته و برچیدن فئودالیسم نبودند، بلکه فریب توده‌ها، تاراج سرمایه‌ها و استواری تاج و تخت شاه و پایگاه امریکا در ایران را دنبال می‌کردند.

۴. شاه زیر فشار امریکا به پیاده کردن رفرم ارضی و دیگر رفرم‌های اصلاحی دست زد و شخصا انگیزه‌ای برای اجرای برخی از این طرح‌ها نداشت.

۵. با «تقسیم ارضی» نمایشی، صدها هزار روستایی بی‌زمین، یا کم زمین که توان کشت و کار روی زمین‌هایی را که به آنان فروخته شده بود نداشتند و نیز از دادن قسط‌هایی که دولت بابت زمین‌های تقسیم شده بر دوش آنان گذاشته بود، فرومانده بودند، به شهرها کوچ کردند، روانه‌ی بازار کار شدند و شماری از آنان به عنوان «کارگران روزمزد» در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی مالکان دیروز، مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

۶. برندگان واقعی رفرم اصلاحی امریکا - شاه، نه دهقانان بودند و نه توده‌های محروم و ستمدیده‌ی اجتماع، بلکه امریکا بود که با کوچ دادن بسیاری از کشاورزان به شهرها و

۱. دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی آن روز ایران در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «... مطابق آمار رسمی در ایران ۵۸ هزار ده وجود دارد. ۱۵ هزار ده متعلق به خرده مالکین است، ۶ هزار ده جزو موقوفات است، ۴ هزار ده جزو املاک خالصه و سلطنتی می‌باشد و ۳۳ هزار ده به مالکان بزرگ تعلق دارد...» مجله روشنفکر ۲۴ آبان ۱۳۴۱.

خواباندن کار کشاورزی، ایران را به شکل بازار سیاه برای فروش گندم خود درآورد و در مرحله‌ی دوم مالکان دیروز بودند که به سرمایه‌داران بزرگ «عصر انقلاب سفید شاه» بدل شدند.

۷. «تقسیم اراضی شاه» کار کشاورزی ایران را به کلی تباہ کرد و کشور را برای فراهم کردن غله‌ی مورد نیاز، سخت به بیگانگان وابسته ساخت.

۸. رژیم شاه به سبب وابستگی تنگاتنگ به اربابان، مالکان، دیوان سالاران و لایه‌های انگلی، تا پایان دوران سلطنت نتوانست خود را از این وابستگی برهاند. هر چند در راه پیشرفت سرمایه‌داری، گام‌های برجسته‌ای برداشت.

۹. طراح اصلی رفرم ارضی، امریکا و صهیونیست‌ها بودند و هیئتی از کارشناسان صهیونیستی برای مطالعه و دادن طرح درباره‌ی «تقسیم ارضی» به ایران آمدند و سالیانی در این کشور به سر بردند و نقشه‌های جاسوس‌مابانه و ویران‌گرانه‌ی خود را زیر پوشش اجرای اصلاحات ارضی و ساختن کشاورزی نمونه، دنبال کردند.

۱۰. با طرح «اصلاحات ارضی»، مالکان بزرگ زیانی ندیدند و هرگز بر ضد رژیم شاه کوچک‌ترین حرکتی نکردند، بلکه تا روز سقوط و واژگونی رژیم شاهنشاهی، ستون فقرات آن رژیم را تشکیل می‌دادند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی